

# می خواهم از ایران بروم

نویسنده: محمد مهدی عباسی آغوی

کسانی که با سودای سفر به غرب رادر سر می پرورانند ابتدا باید بینند جزو کدام دسته‌اند؟

Hosseini ke zindan beharai肖ال دارندن می گویند بروید و نه می گویند نزدیک همچو عربی هستند. این است که به چند جواب بد و برو: خارج شغلی می آیند و قصد سفر به خارج

(۱) من چه کسی هستم؟ و چه خصوصیاتی دارم؟  
(۲) برای چه کار خاصی در این دنیا آفریده شدم؟ کاری که فقط از من برمی‌آید  
ونه هیچ کس دیگر.

(۳) هدف‌های پلندمدت و کوتاه‌مدت من چیست؟  
 (۴) آیا برای رسیدن به اهداف تمثراه یا بهترین راه رفتن به خارج است؟ خارج چه کمکی به هدف نهایی من می‌کند؟

(۷) آیا به اسیب‌های معموی، اقتصادی، حاکمی و روحی رسن به حاجت از سور  
فکر کرده‌ام و می‌توانم با آنها مقابله کنم؟

(۷) آنچه از دست می‌دهم در مقابل اینچه به دست می‌اورم می‌ازند؟  
(۸) آیداهم یا موقت می‌خواهم در خارج بمانم؟ برای چه مدتی؟

۹) چطور می‌توانم دین خود را به میهمان ادا کنم؟ بارفتن یا باماندن یا بارفتن و نگشته؟

۱۰) در چه صورتی انسان بهتری هستم و کامل تر و به خدا نزدیک‌تر؟ بارفتن یا برفت: کیا گشت: یاماند؟

به آمید اینکه بهترین تصمیم‌های بگیرید سلامان فارسی هم یا یک سفر خارجی و آشنایی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله زندگی خود را متحول کرد. مهم رفتن از ایران نیست؛ جگونه رفتن، برای چه رفتن، کجا رفتن و با که ماندن، مهم تر است.

این جملات برای خیلی از ما آشنا است. بارها در اتاق مشاوره از نوجوان ها و جوان هامانندی ها را شنیده ام، قرار نیست این جاشماران بصیرت کنم که آیی به خارج نروید که ای است و بیل است. یا بر عکس بگوییم شما هم فرار مغزها شوید و در کشور نمانید.

در این خطوطی که نگاهتان را به ان دوخته‌ای می خواهیم معیاری و متیر دستان بدهیم که خودتان مناسب بالندام روحانی برای خود لیاس سرنوشتستان را بدوزید. ممکن است داخل یا خارج از کشور باشد ولی بادیدبار.

ا) عده‌ای دنیا تجربه‌های جدید و دیدن دنیا هستند. تقریباً کسی نیست که دوست نداشته باشد محیط‌ها و ادم‌های جدید را تجربه کند. به این افراد باید گفت تنهایه از دیدن دنیا هجرت از کشور برای درس یا کار در کشورهای دیگر نیست. سفرهای توانند در جای خود و به موقع با فرستی کوتاه‌تر انجام شوند بدون کشیدن رنج غربت و ترک وطن و گاهی نرسیدن به آرزوهایی که مانند سراب در خیال خود پروهادایم.

(۲) عدمی دنیا رهایی از قید و بندیدن و عرف کشور خود هستند. بی‌بند و باری غرب را آزادی می‌پندارند و دوستدار لذت بردن و عاشق شهد شهوت‌اند. باید گفت آن نوش به این نیش نمی‌ازد. این گروه در واقع از خود فرار می‌کنند و در کشور بیگانه دنیال خود بیگانه خویش می‌گردند. اما درین که بیشتر خود را گم می‌کنند. رهایی به معنای آزادی در جنگل، در هیچ کجا دنیا نیست. اگر باشد عین اسارت است. خیلی زور دارد آدم اسیر دست شهوت خود باشد.

(۳) عده‌ای دنبال کار یا علم هستند و معتقدند در آن سوی مزها بهتر و بیشتر می‌توان به آن دست یافت. نامیدار شرایط وطن چشم به این دارند که دیگری برای آنها کاری کند برای برخی رشته‌ها و برخی آدم‌ها شاید درست باشد ولی در سیاری از موارد رنج بیوهوده است و گنج نرسیه‌ای اینهای هستند که هفمند پیش می‌روند و به هدف خود می‌رسند ولی مانند آخوند و دنیا چه می‌خواهند.

(۴) عده‌ای نیز رفتن به خارج از کشور برای ایشان یک هدف نیست بلکه یک مسیر است. ابزاری برای رسیدن به آنچه برای آینده خود ترسیم کرده‌اند. وسیله رشد آن هم در برهه‌ای از زمان نه برای همیشه. شهید چمران‌ها و شهید بابایی‌هادر قلب امریکا بودند ولی قبل امریکا قلبشان ایران بود. و با این قلب آموختنی‌هارا آموختند و به قلب دشمن زدند. این معناشیخ خیلی متفاوت با دیگرانی است که به همه، ملا و مقام و دنیا و شهوهات به غرب بنای او دهاند.

